

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللهم صل علی محمد و آل محمد

سوره مبارکه اتراب (جله هشتم)

جله خانوادگی - اسد اخوت ۳/۱۱/۹۷

- هر کسی حاجتی را در نظر بگیرد، مثلاً چون ایام فاطمیه است طهارت را از حضرت صدیقه طاهره (سلام الله علیها) بخواهیم به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

مرور آیاتی که محل ذکر هستند

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱) وَ اتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (۲)

از مهم ترین مصادیق ذکر، وحی الهی است که خداوند به پیامبرش نیز دستور تبعیت از آن را داده است. یکی از جلوه های این وحی برای ما خواندن قرآن است اما این همه آن نیست. یکی از جلوه های وحی برای ما الهامات غیبی است که به انسان می شود و حتی ممکن است برای برخی خواب نیز به عنوان وحی محسوب شود. انسان در خواب هم می تواند ذاکر باشد. در خود سوره، بحث ذکر را مطرح می کند.

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ وَ أَخَذْنَا مِنْهُمُ مِيثَاقًا غَلِيظًا (۷)

هر جایی در قرآن «اذ» یا «اذکر» آمده است، نشان دهنده فعال شدن ذکر است. آیه ۷ نیز جزء آیات ذکری سوره است. انسان باید همیشه یادش باشد که با انبیاء میثاق بسته است. مثل ازدواج که فرد با همسرش میثاقی دارد. انسان از ابتدایی که متولد شده است با انبیاء بوده است. به همین دلیل یادآوری میثاق با انبیاء از مصادیق ذکر است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا (۹)

یکی از مصادیق ذکر، ذکر نعمت های اجتماعی است، «اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ» بالاخص نعمت های اجتماعی که در زمان حمله دشمن شکل می گیرد و دشمن غافل گیر می شود.

إِذْ جَاءُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا (۱۰) هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا (۱۱)

در تنگناهای زندگی هم که شرایط خیلی سخت بوده و تمام شده است، از محل های ذکر است.

وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا (۱۲)

این ها را نمی گوید که بدی های منافقین را به رخ ما بکشد، بلکه می گوید با اینکه این حرف ها در زمانی بوده، عبور کرده است. مراقب باشید جزء این ها نباشید و با سختی های زودگذری که به سراغتان آمده است، هر حرفی را ننزید. همین که انسان یاد این صحنه ها بیفتد کنترل زبانش را در اختیار می گیرد و هر حرفی را نمی زند اما اگر انسان یاد خدا نباشد هر حرفی و هر کاری را انجام می دهد. شما بدانید عده ای از منافقین در زمانی حرفشان این بوده است که آنچه خدا و پیامبر گفته اند فریبی بیش نیست و این حرف ها را در زمان خود رسول می گفته اند.

وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنَّ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا (۱۳)

وقتی گروهی از آنها گفتند که ای اهل مدینه میدان نبرد جای ماندن نیست. یکی از محل های یاد خدا همین عبرت-هایی است که انسان باید به آن توجه کند.

وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا (۳۳) وَاذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا (۳۴)

همین که انسان در بیت خود آیات الهی را مرور کند و پیش روی خود بگذارد، از مصادیق ذکر است.

وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا (۳۷)

آیات «اذ» یا «اذکر» را مرور کردیم. مواردی که احکام الهی نازل شده است و رخدادی برای کسی شکل گرفته است و حتی ممکن است این رخداد منجر به جدایی باشد. محل اجرای احکام، از محل های ذکر خداست.

بررسی آیات ۴۱ تا ۴۶

ذاکر کردن مردم از کارهای انبیاء است

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا (۴۱) وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا (۴۲)

ذکر یعنی اینکه زمانی که پیامبران در عرصه های مختلف زندگی وارد می شوند و خدا را به انسان نشان می دهند. ذکر یعنی اینکه فرد هر زمانی یاد خدا افتاد، خودش متوجه می شود که چه کاری را انجام بدهد و چه کاری را انجام ندهد. «ذکر» عبارت است از آن چیزی که وقتی می آید فرد به طور طبیعی به باید و نباید الهی اشعار یا شراف پیدا می کند. اشعار یعنی با دلیل می فهمد و اشراف یعنی کامل می فهمد. از مهم ترین کارهای انبیاء همین بوده است که مردم را ذاکر کرده اند و ذاکر شدن مردم همان، فهم باید و نباید همان. ذکر خودش فعال است و به فرد می گوید که با هر کسی چگونه برخورد کند. آنچه انسان باید در مورد اهتمام آن داشته باشند و اصل زندگی است، چگونگی ذاکر شدن است.

جنس کاری که فرد می کند باید صحیح باشد. وقتی کسی به حبل خدا چنگ می زند از خطا مبرا می شود و کاری که انجام می دهد بدون آسیب و آفت است. مثلاً تکریم کسی همراه با اهانت نمی تواند باشد و این موضوع را خود فرد و همه می فهمند.

خدایی که خالق است حاضر است و خدایی که بر هر چیزی محیط است، حاضر است. خدایی که رقیب هر چیزی است، حاضر است و .. اگر خدا واقعا حاضر باشد و فرد این را بفهمد، برآیند آن می شود حیا و ادب. جلوی خدا نمی توانم اخم بی جهت داشته باشم، قول زور و دروغ و غیبت و صحبت نامناسب داشته باشم، من باید مثل خدا عمل کنم. حالا به جای خدا، بگو یک فردی که از نظر ما بزرگ است! اگر چنین فردی نزد انسان باشد، بدون اینکه کسی به او چیزی بگوید، رفتار فرد متفاوت می شود. به درونش رجوع می کند و حیا و ادب در او شکل می گیرد.

بزرگ ترین مشکل انسان این است که خدا در زندگی او حاضر نیست و با خدایی غایب زندگی می کند. مرتب باید یادش بیاید. انسان استمرار در ذکر ندارد و این خیلی بد است. اولین کاری که انبیاء برای انسان انجام می دهند،

اصلاح ذکر در زندگی انسان است. چون اگر این موضوع ذاکر بودن اصلاح شود، علم درونی انسان به طور طبیعی شروع به جوشش می‌کند اما اگر ذکر نباشد برای هر موضوعی باید یک دفترچه مهارتی داد! این دفترچه‌ها محصول غفلت از خداست. وقتی یاد خدا نیست، برای غیبت نکردن باید مهارت پیدا کند اما اگر خدا باشد، غیبت معنا ندارد! خدا واقعا برای ما غایب است، اگر غایب نبود رفتارهای ما به رحمانیت او گره می‌خورد.

پیامبران برای فعال شدن ذکر در انسان اولین کاری که انجام می‌دهند، معرفی خداست. طبق آیات قرآن اولین توصیه هر نبی **اتقوا الله** است. «اتقوا الله» یعنی خود را در محضر همان خدایی که خودت می‌دانی، بدان! یعنی حتی انسان خود را محضر همان خدایی که خودش می‌شناسد هم قرار نمی‌دهد و فراموش می‌کند. یاد خدا یعنی نور. وقتی نور وجود دارد، به طور طبیعی علم هم وجود دارد. لذا هر جایی که انسان‌ها ذاکر می‌شوند، سریع خودش متوجه می‌شود.

شاخص‌های قرآنی روی جهت‌ها قرار می‌گیرد. تو به خدا توکل کردی پس اگر دشمن آمد و ترسیدی یعنی هنوز توکل نکرده‌ای. اگر دیدن دشمن فرار کردی، این دیگر توکل نیست. حالا شاید بگویی ترس حال بود اما فرار رفتار است!

غیر ممکن است کسی اهل سرزنش باشد و آب خوش از گلوی او پایین برود. این در روایات آمده است. انسان غافل اهل سرزنش است. آدمی که همه چیزش را از خدا نداند، اهل سرزنش می‌شود. در جایی خدا را ندیده است. مشکل جهل در ما عمدتاً به خاطر مطالعه نیست بلکه به خاطر فقدان ذکر در زندگی است. هر کسی خدا را همانقدر که می‌شناسد یاد کند، وضعش خوب می‌شود.

«حکمت» به این معناست که فرد حکم جزیی همه چیز را بداند. ذکر انسان را به تدریج حکمت‌دار می‌کند.

خودتان را در دو حالت قرار دهید. دو تا من در خودتان فرض بگیرید، بعد یک «من» را ذاکر قرار دهید و «من» دیگر که ذاکر نیست. اگر کسی بتواند تفاوت این دو را ببیند، خیلی منفعت خواهد داشت. ذکر این «من» یعنی توجه‌اش به خدا را دائم افزایش دهید و ببینید برخوردش نسبت به موضوعی که با آن درگیر بوده، چه تغییری می‌کند. آیا از علم بیشتری برخوردار می‌شود یا خیر. کفه علم و وزانتش بیشتر می‌شود یا خیر. اگر این دو تا حالت را دید و متوجه تفاوت‌های آن شد، می‌تواند از خود عبرت بگیرد و بقیه امورش را هم مثل همین کار کند و ذاکر

بودنش را تکثیر کند. علت تکثیر نکردن، عدم فهم منفعت آن است. با مختصر ذکر می‌توان عالم شد و به علمی رسید که سرچشمه‌اش خود خداست. این علم، قیمت گذاشتنی نیست. اگر کسی لحظه‌ای این ذکر را درک کند، غیر ممکن است که بخواهد لحظه‌ای غفلت را تجربه کند. کسی که به بهشت رفته است، نمی‌تواند از آن خارج شود. ما نوعاً این تجربه ذکر داشتن را در زندگی کاربردی خود ندیده‌ایم. چون نوعاً آموزش‌هایی داریم که القای غفلت می‌کند و آنقدر وارد جزئیات می‌شود که فرد را در همه چیز نیازمند آموزش می‌داند. در حالیکه هر چه به سمت معنویت و ذکر می‌روید، انبیاء مراقب هستند که چیزی به شما چیزی نگویند! این دو منطق با هم فرق می‌کند. خدا را می‌شناسی، همان او را نزد خودت حاضر کن و عمل کن. ما مستغنی از کتاب و مشاور نیستیم اما این شیوه که فعال کردن ذکر است، ایجاد یک علم لاینقطع و پیوسته می‌کند که قابل مقایسه نیست.

باید کم کاری کنیم که در محضر خدا بودن برای ما عادی شود. این خیلی بد است که در محضر خدا بودن برای ما عادی نیست. اگر کسی چنین حالتی داشته باشد حتی بر روی فعل و انفعالات و قوای بدنی او هم اثر خواهد داشت. به همین دلیل می‌گویند نیم‌خورده مؤمن شفاست.

بیان خصوصیات پیامبر به عنوان خصوصیات ذکر

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا (۴۵)

از مفاهیمی که در ذکر وجود دارد، شاهد، مبشر و نذیر است.

وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا (۴۶)

این‌ها مفهوم ذکر است و پیامبر ذکر است. «إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ»^۱

«إِنَّ هُوَ» را می‌توان به قرآن گرفت یا به شخص پیامبر. البته به قرآن می‌گیرند و فرقی هم ندارد. چون پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرمایند «انی تارکم فیکم ثقلین کتاب الله و عترتی» یعنی جایگاه رسول، پیش از قرآن می‌شود.

شاهد: شاهد در سوره مبارکه مزمل به گونه‌ای غیر از گواه معنا می‌شود. اینکه شاهد را کسی بدانیم که نظارت می‌کند و ثبت می‌کند خوب است و بد هم نیست اما معانی دیگری نیز دارد. شاهد معیار و میزان سنجش است. کسانی که کار علمی می‌کنند در کارهایشان شاهد می‌گیرند. مثلاً انسانی به مقام ذکر رسیده است و در قیامت می‌گویند

^۱ سوره مبارکه تکویر، آیه ۲۷

چگونه است که او رسید و شما نتوانستی برسی؟! پیامبر شاهد است یعنی او را برای اقامه میزان می آورند. او مسیر عبودیت را طی کرده است. از ما خواهند پرسید که تو چرا نتوانستی. در حالیکه ما بالعکس این فکر می کنیم! ما وجود پیامبر را دلیل بر عدم توانایی خود در رسیدن به کمال می دانیم اما خدا بالعکس آن را از ما می خواهد.

در سوره مزمل معنای دیگری هم به شاهد می دهد. این سوره هم به طور ویژه سوره پیامبر است.

«إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا»^۲: شاهد می شود کسی که بساط کفر را به هم ریخته است. غیر از معنای شاهدهی است که می دانیم. رسول شاهدهی بر شماس است کما اینکه برای فرعون هم موسی (صل الله علیه و آله و سلم) قرار دادیم. معنایش تبدیل می شود به کسی که در صحنه کارزار وارد می شود، آن را رهبری می کند و حاکمیت دینی را ایجاد می کند. این معنا را به معنای قبلی شاهد اضافه می کند.

بنابراین اولین خصوصیت پیامبر تعریف گواه و مشاهده و ایجاد منظر است و خدا را به شهود کردن، ذکر می کند.

مبشر: کسی که بشارت می دهد. شما در مسیری هستید و اگر درست باشد به شما می گوید آفرین چقدر کار خوبی می کنی. محل های راست قامت و استوار بودن را اعلام می کند و نسبت به خوبی سکوت ندارد. اگر کار، کار خوبی است کاری می کند که فرد متوجه آن شود. این مبشر است.

مبشر است یعنی خوبی را اعلام می کند. رسیدن تو را به مقصد اعلام می کند. یعنی اگر انسان مسیر درستی داشته باشد، خودش می گوید این درست است. مبشر ارزیابی مسیر می کند. فرد هنوز به مقصد نرسیده است اما می گوید که اگر این چنین بروی، به مقصد می رسی.

میزان فعال کنندگی در هر لحظه است. وقتی به صورت صفت می آورد یعنی دوام دارد. نه اینکه پیامبر آمد و یک روزی شاهد و مبشر و... بود و تمام شد! بلکه او برای همه انسان ها و در همه زمان ها شاهد است و زمان ندارد.

در مورد پیامبر (صل الله علیه و آله و سلم)، ایشان هم کودکی داشته اند و بشر بوده اند. وقتی در مورد انبیاء و ائمه (علیهم السلام) صحبت می شود باید بدانیم دو ساحت خَلْقی و ملکوتی دارند. در ساحت ملکوتی نقصی ندارند، دارای عصمت کبری هستند و طهارتشان کامل است. نوع روایاتی که مطرح می شود در این ساحت است. حال فرض کنید هم زمان با پیامبر (صل الله علیه و آله و سلم) و با هم متولد شده اید. پیامبر کودک است و حتی شاید با شما هم بازی کند. همه حرف

^۲ سوره مبارکه مزمل، آیه ۱۵

قرآن این است که پیامبر نیز بشری است که دارای همه شئونات یک بشر است. کودکی دارد و کم کم بزرگ می-شود در زمان ازدواجش باید ازدواج کند و... و تا مرگ پیش می‌روند. حالا این پیامبری که چنین است را چگونه شاهد بدانیم؟ خداوند به این مرد الهی، حقیقتی نورانی داده است که آن حقیقت نورانی ثابت است و زائل نمی‌شود. خدا او را باقی گذاشته است. کودکی پیامبر با کودکی من قطعاً متفاوت است. وسعت ظرف‌ها بسیار متفاوت است و خداوند از هر کدام به اندازه وسع خودشان تکلیف می‌خواهد.

در پیشگاه خدا موسی (علیه السلام) و فرعون را داریم. فرعون در گناه غوطه‌ور است. موسی (علیه السلام) سرشار از هدایت و نعمت‌هاست. حالا که وظیفه موسی (علیه السلام) رفتن نزد فرعون است، می‌رود. عبد بودن اقتضایش این است که به سوی فرعون برود و اقتضای عبد بودن فرعون این است که حرف موسی (علیه السلام) را گوش کند. اگر فرعون حرف موسی (علیه السلام) را گوش می‌داد، با همه آلودگی‌هایی که داشت، همنشین موسی (علیه السلام) بود و اصلاً لزومی نداشت ظرف او را داشته باشد. جرم فرعون این نیست که چرا شبیه موسی (علیه السلام) نشد، بلکه به او گفته می‌شود چرا حرفش را نشنیدی؟! در این صورت ان شاء الله بعد از بهشت رفتن همنشین پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خواهیم بود، به شرطی که ما همه وسعمان را خرج کرده باشیم چون او همه وسعش را خرج کرد.

خاصیت گناه این است که مانند دومینو عمل می‌کند مگر اینکه توبه کند و جلوی آن بایستد. اگر کسی با استغفار بتواند زنجیره اشتباه و گناهانش را قطع کند، می‌تواند از این چرخه خود را خارج کند. کسی که به سمت ظلمات می‌رود یعنی مسیرش را تا نور دو برابر کرده است.

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات